

عاشورا، ایدئولوژی و کودک (۲)

گفتگو: از امید رضایی

منبع: سایت روزنامه زیرزمینی ایران، روز پنج‌شنبه، مورخ: ۹۲/۹/۱۴

در سال‌های بعد از انقلاب، نوعی الگوسازی از حضور کودکان (علی‌اصغر، علی‌اکبر) در واقعه‌ی عاشورا صورت گرفته که نمونه‌ی شدیدی آن، استفاده از کودکان در جنگ ایران و عراق است. فدا کردن کودکان در راه اسلام، الگویی است که مستقیم و غیرمستقیم روی آن تاکید می‌شود. رویکرد شما به این الگوسازی‌ها به چه شکل است؟

ملاحظه می‌کنید که خوانش انقلابی از عاشورا که در پرسش‌های پیشین بدان پرداخته شد، تا کجا امتداد پیدا کرده، به نحوی که در جنگ هشت ساله ایران و عراق نیز از آن ذخیره‌ی واژگانی و مفهومی به تفاریق مددگرفته شد. البته ادب جنگ اقتضائاتی دارد و ادب صلح نیز اقتضائاتی دیگر؛ اما قرار نیست در هنگامه صلح نیز ما دائما ادب جنگ را یادآوری کنیم و مطابق با آن پیش برویم. به نظرم باید به سمتی حرکت کنیم و قرائتی از دیانت بدست دهیم که شهادت‌طلبی در آن نقش محوری و بنیادی نداشته باشد. مرحوم بازرگان هم به درستی موضع مرحوم شریعتی را نقد می‌کرد و می‌گفت هر روز عاشورا و هر ارض کربلا نیست. ایشان به نقل از پسرش، نوید بازرگان، می‌گفت «چرا هر روز عاشورا باشد و هر زمین کربلا باشد؟ این اتفاقی بوده که در زمان و مکان معین و مشخصی رخ داده است». چرا تصور کنیم که هر روز عاشورا و هر زمین کربلاست و کودکان را نیز با چنین نگرشی پرورش دهیم؟ البته بزرگی چون امام حسین را تکریم می‌کنیم و مراسم و مناسک آئینی را برگزار می‌کنیم و می‌کوشیم از حادثه کربلا درس‌های اخلاقی و معنوی بگیریم و آنها را به کار بندیم، اما پس از سپری شدن محرم و در بقیه‌ی اوقات، کار خود را پیش می‌بریم و به امور دیگر می‌پردازیم. چنانکه در می‌یابیم، باید به سمتی حرکت کنیم که خوانش انسانی از دین، خوانشی که جان انسان را پاس می‌دارد و حرمت می‌نهد، قدر بیند و بر صدر نشیند. از لوازم این سخن مشهور مرحوم شریعتی که «اگر می‌توانی بمیران و اگر نمی‌توانی بمیر»، ارزان کردن و انگاشتن قیمت جان انسان است؛ سخنی که البته ناموجه و فرونهادنی است.

ما از جانب روشنفکری دینی، نقد بر سنت، نقد بر فقه را دیده‌ایم. اما چرا روشن‌فکری حداقل می‌توانیم بگوییم کمتر فرهنگ عمومی را مورد نقد قرار می‌دهد؟ کمتر می‌بینیم که روشنفکری

دینی به مسائل فرهنگ عمومی بپردازد. روشنفکری دینی در قبال فرهنگ عمومی چقدر خودش را مسئول می‌داند و چقدر تا به حال کار کرده و چه قدر می‌خواهد کار بکند؟

تصور می‌کنم روشنفکری دینی خود را مطابق با امکاناتی که دارد، مسئول می‌داند؛ می‌توانید بگویید بیشتر باید کار کند. یادم هست عبدالکریم سروش در یکی از مقالات خود به صراحت چاه مسجد جمکران را نقد کرد و خطاب به یکی از علمای بلند مرتبه در قم نوشت که چرا راجع به این امور سخن نمی‌گویید؟ چرا باید دو چاه در مسجد جمکران موجود باشد، مردان نامه‌های خود را در یک چاه بیندازند و زنان در چاه دیگر؟ این سخن واکنش‌ها ناظر به فرهنگ عمومی است و نقد باورهای که در میان برخی جاری و ساری است. من هم با شما موافقم که این امور در وهله‌ی نخست مسئله‌ی حکومت نیست و باید در جامعه مدنی و عرصه عمومی با آنها مواجه شد و این مناسبات را نقد کرد؛ در عین حال این نکته را نیز به خاطر داشته باشید که نقش آموزش و رسانه در این میان خیلی مهم است. رسانه‌های اصلی در کشور ما به طرح این ایده‌های انتقادی مجال چندانی نمی‌دهند. این نگرش نقادانه باید از طریق رسانه ملی و در وهله بعدی شبکه‌های اجتماعی، دانشجویان، هنرمندان، رونامه‌نگاران به داخل خانواده‌ها برود تا در میان مدت آثار و نتایج ملموسی را به همراه داشته باشد. تغییر این گفتمان، مدّ نظر روشنفکران دینی هست، ولی توانایی و قدرت عملیاتی کردن آنها را هم باید در نظر گرفت. مثالی که ذکر کردم بدین سبب بود تا نشان دهم روشنفکران دینی به آنچه در جامعه می‌گذرد، حساس‌اند و به قدر طاقت خود می‌کوشند این امور را نقد بکنند و در عرصه‌ی دین‌داری برای پلورالیسم جایی باز کنند و از اصناف مختلف دین‌داری دفاع بکنند و هاضمه‌ی دین‌داران را فراخ کنند. مثلاً یکی از نکاتی که به نظرم دین‌داران باید مد نظر قرار دهند، به سهم خود کوشیده‌ام در این باب مقالاتی چند بنویسم، این است که زیستن اخلاقی، بیرون از دایره‌ی دیانت هم متصور است و در جهان پیرامون یافت می‌شود. مثلاً در مقالاتی که درباره‌ی مسئله حجاب نوشتم، کوشیدم تا استدلال کنم که نپوشاندن موی سر و گردن لزوماً کار غیراخلاقی نیست. متدینان می‌توانند داوری فقهی خود درباره مسئله حجاب را داشته باشند در عین حال خوبست حکم اخلاقی مسئله را هم بدانند. یادم هست در آن ایام که این مقالات منتشر می‌شد، یکی از دبیران دبیرستان‌های تهران برای من نوشته بود که این مقالات را خواندم و نگرشم نسبت به رابطه میان فقه و اخلاق عوض شد. تا کنون فکر می‌کردم وقتی می‌گوییم امری فقهی است، لازمه‌اش این است که لزوماً اخلاقی هم باشد. هیچ فکر نمی‌کردم اخلاق مستقل از فقه است و می‌توان مستقلاً درباره آن سخن گفت و میان «وجوب فقهی» و «وجوب اخلاقی» تفکیک کرد.

یکی از نتایج این مبحث، این است که ممکن است فعلی از لحاظ فقهی حکمی داشته باشد، اما از لحاظ اخلاقی حکم دیگری بر آن بار شود. ملاحظه می‌کنید که طرح این مباحث معطوف به جامعه است و در راستای اصلاح فرهنگ دینی و باورهای متدینان.

بنا به آمار رسمی وزارت آموزش و پرورش، در دو سال گذشته، ۲۵ هزار مداح دانش‌آموز، از طرف این وزارت آموزش مداحی دیده‌اند. روشنفکری دینی - دست کم آن بخشی که شما نمایندگی‌اش می‌کنید - بارها با خوانش ایدئولوژیک از دین مخالفت کرده و آن را نقد کرده (از جمله در همین گفت‌وگو). اما ما در ایران با پدیده‌ای آموزش و پرورش رسمی ایدئولوژیک مواجهیم که اتفاقاً تأثیرش بسیار بیشتر از آثار مرحوم شریعتی و امثال ایشان است. رویکرد شما نسبت به آموزش پرورش ایدئولوژیک چیست؟ چه کارهایی برای نقد آن انجام داده‌اید؟

روشن است که ما با آموزش و پرورش ایدئولوژیک بر سر مهر نیستیم. به نظرم خوبست در سنین نوجوانی و در دوران دبیرستان، آشنایی با آموزه‌های دیگر ادیان هم در دستور کار مدارس باشد. در نظام آموزش و پرورش ما حتی اسلام هم به روایت‌های گوناگون تقریر نمی‌شود، بلکه تنها یک خوانش خاص از شیعه تدریس می‌شود، چه رسد به دیگر ادیان؛ به این معنا نظام آموزش و پرورش ما ایدئولوژیک است. روشنفکران دینی به دنبال تحقق نوعی پلورالیسم، هم در عرصه‌ی آموزش و هم در نحوه‌ی زیست (life style) هستند. مثلاً در کشورهای نظیر انگلستان و کانادا، علی‌ای حال، فرزند شما در مدارس با افراد مختلف با پیشینه‌های تربیتی و معرفتی گوناگون سروکار دارد: هم کلاسی چینی دارد، هم کلاسی کره‌ای، مسیحی، بودایی... و لذا به نحو طبیعی با دیگر فرهنگ‌ها آشنا می‌شود. در عین حال خانواده نیز روی فرزند خود کار می‌کند و در تربیت او می‌کوشد؛ از جایی به بعد، وقتی فرزند بزرگ شد و رشد کافی یافت، خود تصمیم می‌گیرد که چگونه رفتار کند. ما در ایران این امکانات را نداریم و چنین تجربه‌هایی نداشته‌ایم. از تجربه‌ی انقلاب ۵۷ که بگذریم، قبل از آن ما چندان در سراسر دنیا قوم مهاجری نبوده‌ایم و مهاجر هم در داخل کشور چندان پذیرفته‌ایم. الان سی - چهل سال است که در آمریکای شمالی و در اروپا جوامع یا کامیونیتی‌های ایرانی پدید آمده؛ مثلاً در شهر تورنتو که من زندگی می‌کنم، بالغ بر ۱۵۰ هزار ایرانی زندگی می‌کنند، ایرانیانی که با انگیزه‌های مختلف در دهه‌های اخیر به این کشور مهاجرت کرده‌اند. به همین خاطر، در مجموع جامعه‌ی ما جامعه‌ی پلورالیستیکی نبوده؛ اگر این اتفاق در گذشته می‌افتاد یا در آینده بیفتد و در عین حال آموزش و پرورش وضعیت بهتری پیدا کند، ما انسان‌های گشوده‌تری می‌شویم، با تجربه زیسته‌ی غنی‌تر. علاوه بر این، اگر ما در مدارس، آموزش «عقلانیت انتقادی» داشته باشیم، اگر به دانش‌آموزان یاد بدهیم که فکر کنند و نگاه نقادانه به پدیده‌های پیرامون خود داشته باشند و تحلیل را برتر از تجلیل بشانند، آثار و برکات عدیده‌ای در پی خواهد داشت. دانش‌آموزانی که «خودآینی» خویش را بشناسند و به منصفی ظهور برسانند. شخصاً از اینکه این نگرش در نظام آموزش و پرورش ما به محقق رفته و در دستور کار مسئولان فرهنگی نیست، نگرانم. امیدوارم در آینده‌ی نه چندان دور از این حیث گشایشی در نظام آموزش و پرورش کشور ما پدید آید.